
UTL AT DOWNSVIEW
D RANGE BAY SHLF POS ITEM C
39 11 03 20 07 019 8

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا

درین زمان مسرت و سعادت توامان واوان فرحت و برکت اقتران



باسلوب مرغوب و عنوان محبوب بتاریخ هجدهم یوم غدیر ماه ذیحجة الحرام سنه ۱۳۱۳ھ

بکمال اهتمام احقر الانام علی محمد میرزا عفی الله ذنوبه طبع شد

از
حضرت
محمد رسول

بسم الله الرحمن الرحیم

نخست ابتدا کرد سالار دین	بنام خدای جهان آفرین

وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین الحمد لله الذی علا فی توحده ودنی فی تفرده

ستایش مر خدای را که	بیکتائی خود گرفته علو	تفرد بود خاصهٔ آن غفور	بهر چیز نزدیک از جمله دور
وجل فی سلطانه	وعظم فی ارکانه	واحاط بکل شیء علماً	وقهر جمیع الخلق بقدرته
جلیل ست در حکم فرمان خویش	عظیم است در ذات ارکان خویش	برون نیست چیزی ز دانائیش	زبون جمله خلق از توانائیش
مجید الم یزل	محمود الا یزال	باری السموات	وداحی المدحوات
مجید یکه زائل نشد هیچگاه	حمید یکه هرگز نگردد تباه	فرازندهٔ آسمانهای پاک	همان گسترانندهٔ سطح خاک
وجبار السموات	قدوس سبوح	رب الملائکة	والروح
سموات مجبور فرمان او	چه گویند غلطان بچوگان او	الهی که قدوس سبوح اوست	خدای ملک خالق روح اوست
متفضل علی	جمیع من براه	متطول علی	من اداناه
بهر کس که آورده او در وجود	بود صاحب فضل احسان و جود	بر آنانکه باشند نزدیکتر	نهد بیشتر منت آن دادگر
یلحظ کل عین	والعیون لا تراه	کریم	حلیم ذو اناة

نباشد ازو هیچ چیزے نهان ‏ نه بر هیچ چشمے شود او عیان
کریم و حلیمست و پوزش پذیر ‏ کند در جزای گنه کار دیر

وَسِعَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَتُهُ وَمَنَّ عَلَیْهِمْ بِنِعْمَتِهِ لَا یُعَجِّلُ بِانْتِقَامِهِ وَلَا یُبَادِرُهُمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذَابِهِ

رسیده بهر شے بسے رحمتش ‏ بود بر همه منت نعمتش
بود هر که زو مستحق عذاب ‏ نه در انتقامش بود زو شتاب

قَدْ فَهِمَ السَّرَائِرَ وَعَلِمَ الضَّمَائِرَ وَلَمْ تَخْفَ عَلَیْهِ الْمَکْنُونَاتُ وَلَا اشْتَبَهَتْ عَلَیْهِ الْخَفِیَّاتُ

تحقیق باشد علیم و خبیر ‏ ز اسرار دلها ز ما فی الضمیر
بود راز پوشیده نزدش عیان ‏ نگردد برو شبهه هر نهان

لَهُ الْاِحَاطَةُ بِکُلِّ شَیْءٍ وَالْغَلَبَةُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَالْقُوَّةُ فِی کُلِّ شَیْءٍ وَالْقُدْرَةُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ

بهر چیز دانش سمیع و بصیر ‏ محیط است غالب قوی قدیر

لَا مِثْلُهُ شَیْءٌ وَهُوَ مُنْشِئُ الشَّیْءِ حِیْنَ لَا شَیْءَ

نماند با و هیچ شی در نظام ‏ که مخلوق او یند اشیا تمام
کزین منشیٔ هیچ شے نبود ‏ ازو یافت هر شے که بینی وجود

دَائِمٌ قَائِمٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ

بود دائم و قایم و عدل گر ‏ نباشد بجز او خدای دگر
عزیز و حکیمست رب عفو ‏ دگر نیست معبود بر حق جز او

جَلَّ عَنْ اَنْ تُدْرِکَهُ الْاَنْظَارُ وَهُوَ مُدْرِکُ الْاَبْصَارِ وَهُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ

منزه ز ادراک و انظار ما ‏ وزو نیست پوشیده ابصار ما
بود صاحب لطف رب بصیر ‏ بهر چیز دانا ز هر شے خبیر

لَا یَلْحَقُ اَحَدٌ وَصْفَهُ عَنْ مُعَایَنَةٍ وَلَا یَجِدُ اَحَدٌ کَیْفَ هُوَ مِنْ سِرٍّ وَعَلَانِیَةٍ اِلَّا بِمَا دَلَّ عَزَّ وَجَلَّ عَلٰی نَفْسِهِ

نه کس را رسد وصف سیمای او ‏ نه کس یافت پنهان و پیدای او
مگر آن صفتها که پروردگار ‏ ستوده بآن خویش را آشکار

وَاَشْهَدُ بِاَنَّهُ اللّٰهُ الَّذِیْ مَلَاَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ

توان یافت ورا بآن وصفها ‏ جز آن وصف دیگر نباشد
گواهی دهم اوست رب جهان ‏ که پر گشته از پاکی او جهان

وَالَّذِیْ یَغْشَی الْاَبَدَ نُوْرُهُ وَالَّذِیْ یُنْفِذُ اَمْرَهُ بِلَا مُشَاوَرَةِ مُشِیْرٍ

خدا منزه ز چون و چرا
که نورش ابد را گرفته فرا
کند انچه خواهد خدای جهان
نخواهد شریکی در اجرای آن

وَلَا مَعَهٗ شَرِیْكٌ فِیْ تَقْدِیْرٍ وَلَا تَفَاوُتَ فِیْ تَدْبِیْرٍ صَوَّرَ مَا اَبْدَعَ عَلٰی غَیْرِ مِثَالٍ

نه محتاج هم کار تقدیر او
نباشد تفاوت بتدبیر او
نمود انچه ابداع آن ذوالجلال
نبودش نمونه نبودش مثال

وَخَلَقَ مَا خَلَقَ بِلَا مَعُوْنَةٍ مِنْ اَحَدٍ وَلَا تَکَلُّفٍ وَلَا احْتِیَالٍ

ز خلقے که فرمود الله صمد
نه یاری ز کس خواست او نه مدد
نه آن آفرینش برو بد گران
نه در کار بد حیله جو در آن

اَنْشَاَهَا فَکَانَتْ بَرَاَهَا فَبَانَتْ فَهُوَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمُتْقِنُ الصَّنْعَةِ الْحَسَنُ الصَّنِیْعَةِ

همان لحظه موجود شد انچه خواست
پدید آمد آندم که او کرد راست
جز او صانعے نیست با انتظام
که زیبا و نیکوست صنعش تمام

وَالْعَدْلُ الَّذِیْ لَا یَجُوْرُ وَالْاَکْرَمُ الَّذِیْ تَرْجِعُ اِلَیْهِ الْاُمُوْرُ

بود عادل و اکرم لا یجور
که باشد باو بازگشت امور

وَاَشْهَدُ اَنَّهُ الَّذِیْ تَوَاضَعَ کُلُّ شَیْءٍ لِقُدْرَتِهٖ وَخَضَعَ کُلُّ شَیْءٍ لِهَیْبَتِهٖ

شهادت دهم آنکه هست او صمد
چنان کردگاری که هر شی کند
تواضع ز خشیت بر قدرتش
همه در خضوع اند از هیبتش

مَالِكُ الْمَدْلَاكِ
الاملاك
وَمُفَلِّكُ الْاَفْلَاكِ

بود مالك ملکها ذات او
فلکها یکے از صنایعات او

مُسَخِّرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ کُلٌّ یَجْرِیْ لِاَجَلٍ مُسَمًّی یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهَارِ وَیُکَوِّرُ النَّهَارَ عَلَی اللَّیْلِ

مسخر بحکمش مه و آفتاب
بدانسان که فرمود او در کتاب
شب و روز را حکم آن بی نیاز
کند گاه کوتاه گاهی دراز

قَاصِمُ کُلِّ جَبَّارٍ عَنِیْدٍ وَمُهْلِكُ کُلِّ شَیْطَانٍ مَرِیْدٍ لَمْ یَکُنْ مَعَهٗ ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ

شکست است بر هر ستمگر از او
تبه حال هر دیو خود سر از او
نه همچشم او کس نه همسر از او
که ضدش بود یا هم آواز او

اَحَدٌ صَمَدٌ
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ
وَلَمْ یَکُنْ لَهٗ
کُفُوًا اَحَدٌ

یگانه است و بی‌نیاز است او	نه خود زاد کسی و نه زاد کس از او	نبود و نباشد کسی او را همال	منزه از همتاست آن ذو الجلال
اللهُ واحدٌ	وربٌّ ماجدٌ	یشاءُ	ویمضی
خدا است یکتا و رب مجید	در افعال و حکم و صنایع وحید	چنان خواهش او بباید بود	که گوئی از آن پیش موجود بود
	ویریدُ فیقضی	ویعلمُ فیحصی	
اراده کند تا حکیم قدیر	همان دم شود کار صورت پذیر	بود آنچه در علم آن ذو الجلال	کند ذره ذره احصا آن به کمال
ویمیتُ ویحیی	ویفقرُ ویغنی	ویضحکُ ویبکی	ویدنی ویقصی
بمیراند او زنده گرداند او	دهد فقر و دارنده گرداند	بخنداند او هم بگریاند او	به پیش آرد و دور گرداند او

ویمنع ویعطی له الملکُ وله الحمدُ بیده الخیرُ وهو علی کل شیءٍ قدیرٌ

کند از بد اندیش منع عطا	ببخشد کسی را که داند روا	بود ملک او و حمد خود ز او است	به دستش بود خیر و قدرت از او

ویولج اللیلَ فی النهار ویولج النهارَ فی اللیل هو العزیز الغفار مجیب الدعاء

در آرد بقدرت بجدی بهوا	گهی روز در شب گهی شب به روز	عزیز است و آمرزشش بیکران	بر آرنده حاجت بندگان

مجزل العطاءِ محصی الانفاسِ وربُّ الجنةِ والناسِ لا یشکل علیه شیءٌ

جزیل است و وافر عطایای او	نفوس خلائق در احصای او	بود خالق انس و جن و پری	نه مشکل بر او هیچ دشواری

ولا یضجره صراخ المستصرخین ولا یبرمه الحاح الملحین العاصم للصالحین الموفق للمفلحین

نه بر وی گران آه نالندگان	نه تنگ آید از عجز خواهندگان	نگهبان صالح ز هر ناروا	به مفلح رساننده مدعا

ومولی العالمین الذی استحق من کل خلقٍ ان یشکره ویحمده

خداوند مولای اهل جهان	خدائی که باشد سزاوار آن	که بر حمد و شکرش زبان انام	بگردد بهر حال و در هر مقام

علی السراء والضراء والشدة والرخاء وأومن به

چه در ناز و نعمت چه در ابتلا | چه هنگام شدت چه وقت رجا | من آورده‌ام ایمان بآن داوگر | بآنکه او داد از ایشان خبر

وَبِمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ أَسْمَعُ أَمْرَهُ وَأُطِيعُ

ملائک که هستند خاصان او | دگر چه کتب چه رسولان او | از و بشنوم امر و فرمان برم | طریق اطاعت بسر بسپرم

وَأُبَادِرُ إِلَى كُلِّ مَا يَرْضَاهُ وَأَسْتَسْلِمُ لِقَضَائِهِ رَغْبَةً فِي طَاعَتِهِ وَخَوْفًا مِنْ عُقُوبَتِهِ

نمایم بحکمش سر و جان فدا | بود آنچه مرضیش آرم بجا | رضا بر قضائش نهم بیحجاب | ز رغبت بطاعت ز بیم عقاب

لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي لَا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ وَلَا يُخَافُ جَوْرُهُ

از آنرو که هست او خدای جهان | که از مکر او کس نیابد امان | نه بیم است از جور بیداد او | که جز عدل و انصاف ناید ازو

أُقِرُّ لَهُ عَلَى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ

مقرم که او را یکی بنده‌ام | بفرمان و حکمش سر افگنده‌ام | گواهی دهم بر خدائی او | بر احسان و پروردگاری او

وَأُؤَدِّي مَا أَوْحَى إِلَيَّ حَذَرًا مِنْ أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ

کنم آنچه او وحی سازم ادا | که ترسم از آن گر نیارم بجا | فرو گیردم هول آن امتحان | که هرگز نیابد ز کس دفع آن

وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَنِي

بود گرچه آنکس بسی چاره‌گر | نبخشد بمن چاره او اثر | نباشد خدای جز آن داوگر | مرا کرد آگاه و داد این خبر

أَنِّي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ وَقَدْ ضَمِنَ لِي تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْعِصْمَةَ

که این حکم او گر نسازم ادا | نیاورده باشم رسالت بجا | به تبلیغ آن خالق داورا | شده از شر حساد ضامن مرا

وَهُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ فَأَوْحَى إِلَيَّ | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ندارم کنون باک از هیچکس | که حفظ خدای اگرم هست بس | نمایم کنون وحی او را بیان | نخست آورم نام او بر زبان

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

چنین وحی کرد آن اله قدیر ۔ بمن کی رسول بشیر نذیر
بابت رسان انچه از رب تو ۔ شد از بهر تبلیغ نازل بتو

وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

که این حکم را گر نسازی ادا ۔ نیاورده باشی رسالت بجا
میندیش از کس که دارد نگاه ۔ خدایت ز شر کسان وربناه

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا قَصَّرْتُ فِيْ تَبْلِيْغِ مَا اَنْزَلَهٗ اِلَيَّ وَاَنَا مُبَيِّنٌ لَّكُمْ سَبَبَ هٰذِهِ الْاٰيَةِ

بدانید ای معشر مسلمین ۔ بمن انچه فرموده حق مبین
نگشتم مقصر ز تبلیغ آن ۔ کنم باعث آیه را هم بیان

اِنَّ جِبْرَئِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ اِلَيَّ مَرَّاتٍ ثَلَاثًا يَاْمُرُنِيْ مِنْ عِنْدِ رَبِّيْ

بدانید کز نزد رب جلیل ۔ بیامد سه نوبت برم جبرئیل
بهر بار فرمان پروردگار ۔ بدینگونه بر من نمود آشکار

اَنْ اَقُوْمَ فِيْ هٰذَا الْمَشْهَدِ فَاُعْلِمَ كُلَّ اَبْيَضَ وَاَسْوَدَ اَنَّ عَلِيَّ ابْنَ اَبِيْ طَالِبٍ

که ای قوم من در میان شما ۔ بایستم بدینسان بحکم خدا
برانست چه ابیض چه اسود تمام ۔ نمایم خلیفه وصی و امام

اَخِيْ وَوَصِيِّيْ وَخَلِيْفَتِيْ وَالْاِمَامُ مِنْ بَعْدِي الَّذِيْ مَحَلُّهٗ مِنِّيْ مَحَلُّ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰى

علی را که هست او برادر مرا ۔ پس از من شما را بود رهنما
که دانم من او را چنین خویش تر ۔ که هارون بد از بهر موسی ز پیش

اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِيَّ بَعْدِيْ وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ

مگر آنکه نبود پس از من نبی ۔ وگر انچه باید بود با علی
شما راست او رهبر و مقتدا ۔ ز بعد خدا و رسول خدا

وَقَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى عَلَيَّ بِذٰلِكَ اٰيَةً مِّنْ كِتَابِهٖ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ

که در شان او گفته حق در کتاب ۔ چنین کرده با اهل ملت خطاب
که نیست جز او نباشد دگر ۔ که باشد ولی شما منحصر

وَرَسُوْلُهٗ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ

همین در خدا و رسول خدا ۔ دران صاحبان یقین بد ادا
که بهر خدا در رکوع صلوة ۔ نماید ایتا بسائل زکوة

وَعَلِيُّ ابْنُ اَبِيْ طَالِبٍ اَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَهُوَ رَاكِعٌ يُرِيْدُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيْ كُلِّ حَالٍ وَسَاَلْتُ جَبْرَئِيْلَ اَنْ يَسْتَعْفِيَ لِيْ

علی در رکوع صلوة این عطا | نموده است بهر رضای خدا
گفتم بجبریل من پاک صاف | که خواهم از این امر باشم معاف

عن تبليغ ذلك اليكم ايها الناس لعلمي بقلة المتقين وكثرة المنافقين وادغال الآثمين

ازان رو که من علم دارم برین | که در قول من صاحبان یقین
کم اند و منافق بود بیشتر | دغا پیشه و مفسد کینه ور

وختل المستهزئين بالاسلام

نمایند خود را از اسلامیان | برای دغا دادن دیگران
که بر قول ایشان کنند اعتماد | بورزند زان اعتماد انقیاد

الذين وصفهم الله في كتابه بانهم يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم

که از حال ایشان حکیم علیم | خبر میدهد در کتاب کریم
که آنانکه دارند در زبان | ز چیزی که در دل ندارند از آن

ويحسبونه هيناً وهو عند الله عظيم وكثرة اذاهم لي حتى سموني اذناً

ويحسبونه

شمارند نزد خود این شیوه را | بسی سهل و آسان نزد خدا
بود آن گناهی بغایت کلان | که دانند وقت مکافات آن
رسانند اذیت بمن بیشمار | نه یکبار گر بشمرم چند بار
بجای رسانند از رشک کار | که کردند نامم اذن آشکار

وزعموا اني كذلك لكثرة ملازمته اياي

نمودند در حق من این گمان | که من میکنم گفته دیگران
سبب آنکه با من پسر عم من | شب و روز بود چون پیراهن

واقباله علي حتى انزل الله عز وجل في ذلك

مرا هم باو بود مهر تمام | که بحکم حق بر رسید انتظام
باو بیشتر میشدم همکلام | از آنم اذن فهم کردند نام
که یعنی بفرمان او میروم | بمن آنچه گوید همان میکنم
زبس یافت این گفتگو اشتهار | فرستاد آیت خداوندگار

ومنهم الذين يؤذون النبي ويقولون هو اذن

که هستند چندی ز اهل حسد | کز ایشان نبی را اذیت رسد
دز اینش بخواندند او را اذن | بگویید از زور غم این سخن

قل اذن خير لكم

بگوای پیمبر بآن موذیان | که هستم اذن من آن کسان

اذن بودن من برای شما | بود خیر بهر دو سرای شما | که یعنی بود خلوتم با علی | بحکم علیم خفی و جلی
بیاموزم او را از احکام دین | بمن آنچه آموخت جان آفرین | شما گر بگیرید از وی فرا | بیابید خوبی بهر دو سرا

ولو شئت ان اسمی باسمائهم لسمیت وان اومی الیهم باعیانهم لاومأت

اگر خواهم افشای آن موذیان | برم نام یکیک کنون بر زبان | وگر خواهم ایمای سوشان کنم | بیان همه روز روشان کنم

وان ادل علیهم لدللت ولکنی والله فی امورهم قد تکرمت

وگر آنکه خواهم کنم بیگمان | شما را دلالت بآن موذیان | ولیکن بحق خدای جهان | کز اکرام میدارم آنرا نهان

وکل ذلک لا یرضی الله منی الا ان ابلغ ما انزل الله الی

بهر حال راضی نگردد ز من | جهان آفریننده ذوالمنن | کنم تا بتبلیغ آن بی حجاب | که فرموده در حق بوتراب

ثم تلا علیه السلام یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته

بگفت این پس آنگه آن پیشوا | که فرموده خلاق ارض و سما | بیان علی از کمال کرم | که ای عبد مرسل رسول امم
بامت رسان آنچه رب ودود | برای علی بر تو نازل نمود | نیاری بجا گر تو این حکم را | نیاورده باشی رسالت بجا

والله یعصمک من الناس فی علی معاشر الناس

چه اندیشه زین بدسگالان ترا | که رب تو باشد نگهبان ترا | بدانید ای معشر مسلمین | که پروردگار جهان آفرین

ان الله قد نصب لکم ولیا واماما مفترضا طاعته

پس از من برین آفرینش تمام | علی را نموده امیر و امام | بر اهل زمین طاعتش آشکار | نموده است فرض از کرم کردگار

علی المهاجرین والانصار وعلی التابعین باحسان وعلی البادی والحاضر والاعجمی
والعربی والحر والمملوک والصغیر والکبیر وعلی الابیض والاسود وعلی کل موحد

چه بر اهل هجرت چه بر ناصران | چه بر بالغ و چه بر نابغان
چه بر خواجگان چه بر بندگان | چه بر اهل عالم چه خورد و کلان

بهر غایب و حاضر ز اهل دین | بر اعجام و اعراب روی زمین
بهر ابیض و اسود از عباد | بهر کس که حق را کند انقیاد

ماضٍ حکمه جائزٌ قوله نافذٌ امره ملعونٌ من خالفه مرحومٌ من تبعه و من صدّقه

فقد غفر الله له و لمن سمع منه و اطاع له

روان کرده فرمان او بر جهان | بدانسان که حکم شبان بر رمه
شود مورد لعنت کردگار | کسی کو خلافش کند اختیار
کند آنکه تصدیق صدر غاوین | اطاعت نماید بصدق و یقین

بود نافذ امرش بر امت چنان | که بر هر همه بود حکم جان
بر آن بنده رحمت فرستد خدا | که تبعیت او بیارد بجای
بتحقیق پروردگار علیم | بیامرزد او را بلطف عمیم

معاشر الناس انه آخر مقام اقومه فی هذا المشهد فاسمعوا و اطیعوا و انقادوا

بدانید ای معشر مسلمین | که هست این ستادن که آخرین
که استاده ام من بحکم اله | در اینجا و گیرم شما را گواه

لامر ربکم فان الله عز و جل هو ولیکم و الهکم ثم من دونه رسوله محمد

ولیکم القائم المخاطب لکم

کنون حکم حق را ز من بشنوید | اطاعت کنید آن بگردید
وز آن پس محمد که مبعوث اوست | که استاده با قوم در گفتگوست

بود اول ولی بکار شما | خدای شما کردگار شما
بود صاحب اختیار همه | که باید از او نظم کار همه

ثم من بعدی علی ولیکم و امامکم بامر الله ربکم

پس از من بتحقیق بهر یقین | علی باشد ای معشر مسلمین
امام شما رهنمای شما | بفرمان حکم خدای شما

ثم الامامة فی ذریتی من ولده

پس از وی بحکم خدای صمد | امامت ز ذریت من بود
که باشند از پشت پاک علی | مرا جانشین و شما را ولی

الی یوم تلقون الله عز و جل و رسوله لا حلال الا ما احله الله

برات شوند از نبی هم امام | ز راهم وز نار روز حشر و قیام
حلالی نباشد بعالم جز آن | که کرده حلالش خدای جهان

وَلَا حَرَامَ اِلَّا مَا حَرَّمَهُ اللّٰهُ عَرَّفَنِي الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَاَنَا اَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي
مِنْ كِتَابِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ اِلَيْهِ

حرامی بجز آنکه کرد او حرام | من او را ز قرآن معجز نظام
گرفتم بوحی الهی فرا | رساندم باو بس بحکم خدا

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا مِنْ عِلْمٍ اِلَّا وَقَدْ اَحْصَاهُ اللّٰهُ فِيَّ وَكُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَقَدْ اَحْصَيْتُهُ
فِي اِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَمَا مِنْ عِلْمٍ اِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا

بدانید ای معشر مسلمین | که پروردگار جهان آفرین
بمن آنچه آموخته از کرم | علی را بحکم وی آموختم
بدانید این راهم ای قوم نیز | نماندست از علم من هیچ چیز
مگر آنکه ابن عمم مرتضا | بتحقیق آنرا گرفته فرا

وَهُوَ الْاِمَامُ الْمُبِينُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللّٰهُ فِي سُورَةِ يٰسٓ مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلَا تَنْفِرُوا
مِنْهُ وَلَا تَسْتَنْكِفُوا مِنْ وِلَايَتِهِ فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي اِلَى الْحَقِّ

دگر او بود آن امام مبین | که گفته بیاسین جهان آفرین
بپیچید ز وای ایها الناس رو | گریزان مباشید هرگز از او
ز سالاریش سرکشی زینهار | منورزید آنرا ندانید عار
که او آنکس است ای عباد خدا | که باشد شما را بحق رهنما

وَيَعْمَلُ بِهِ وَيُزْهِقُ الْبَاطِلَ وَيَنْهَى عَنْهُ

نماید بحق او عمل بیگمان | ز باطل کند پاک ملک جهان
شما را از او باز دارد همین | بود حکم او بر حق و بر یقین

وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللّٰهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ ثُمَّ اِنَّهُ اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ

ندارد در امر خدای جهان | علی هیچ باک از ملامت گران
نخست آنکه او با خدای نبی | بیاورد ایمان علی بد علی

وَالَّذِي فَدَى رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِنَفْسِهِ وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

شب هجرت از غایت اهتدا | فدا کرد جان بر رسول خدا
علی آنکس است ای عباد خدا | که بُد با رسول خدا از ابتدا

وَلَا اَحَدَ يَعْبُدُ اللّٰهَ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهٗ مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضِّلُوْهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللّٰهُ

زمردان نبد سالها با نبی | پرستنده حق کسی جز علی
همه پیش دانید او را ز خویش | که او را خدا کرده ز جمله پیش

وَاقْبَلُوْهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللّٰهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّهٗ اِمَامٌ

قبولش نمایید ای مردمان | که منصوب ما کرد حق خدای جهان
بدانید ای معشر مردمان | که هست او امام مبین بیگمان

وَاَنْ لَا يَتُوْبَ اللّٰهُ عَلٰى اَحَدٍ اَنْكَرَ وَلَايَتَهٗ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهٗ حَتْمًا عَلَى اللّٰهِ اَنْ يَفْعَلَ
ذٰلِكَ بِمَنْ خَالَفَ اَمْرَهٗ وَاَنْ يُعَذِّبَهٗ عَذَابًا نُكْرًا

کسی کو کند زین امامت عدول | نسازد خدا توبه او قبول
نمی بخشد از هیچکس این گناه | که بر خویشتن ختم کرده اله
که هرکس چنین باشد از بندگان | دهد حق مکافات او را چنان
کند بس عذابش بزجر تمام | بود تا بود آن عذاب مدام

فَاحْذَرُوْا اَنْ تُخَالِفُوْهُ فَتَصْلُوْا نَارًا

نمایید پس از خلافش حذر | که گردید گرد خلافش اگر
در آتش بسوزید تان همه وار | چنان آتش تیز بل زینهار

وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ اَيُّهَا النَّاسُ بِيْ وَاللّٰهِ

که با بد ز ناس و حجر اشتعال | بود بهر کفار خسران مآل
بدانید ای قوم الله که من | بفرمان آن قادر ذو المنن

بَشَّرَ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَالْحُجَّةُ عَلٰى جَمِيْعِ الْمَخْلُوْقِيْنَ مِنْ اَهْلِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرَضِيْنَ

نخستین بشیرم ز پیغمبران | مرا کرده حجت خدای جهان
برین خلق خود کلهم اجمعین | چه اهل سما و چه اهل زمین

فَمَنْ شَكَّ فِيْ ذٰلِكَ فَهُوَ كَافِرٌ كُفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُوْلٰى وَمَنْ شَكَّ فِيْ شَيْءٍ مِنْ قَوْلِيْ هٰذَا

درین وصف من هر که شک آورد | یقین کافر جاهلیت بود
اگر زانکه او درین قول شک | که میگویم امروز من یک بیک

فَقَدْ شَكَّ فِي الْكُلِّ مِنْهُ وَالشَّاكُّ فِيْ ذٰلِكَ فَلَهُ النَّارُ

شک آورد آرند و تا ختتام | چنین ناکسی در رسالت تمام
کسی کو شک اندر رسالت کند | بتحقیق ز اهل جهنم بود

بدانید ای معشر مردمان بر
که هست او امام مبین بیگمان

مَعَاشِرَ النَّاسِ حَبَانِیَ اللهُ تَعَالٰی بِهٰذِهِ الْفَضِیْلَةِ مَنًّا مِنْهُ عَلَیَّ وَاِحْسَانًا مِنْهُ اِلَیَّ

بدانید ای معشر مردمان | که بهرم خداوند هفت آسمان
تحیت فرستاد یعنی درود | ازان فضل احسان که بر من نمود

وَلَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ مِنِّیْ اَبَدَ الْاٰبِدِیْنَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِیْنَ عَلٰی کُلِّ حَالٍ

بجز ذات او داور داورگر | خدائی نبود و نباشد دگر
ز من حمد باد ابر آن ذو الجلال | همه وقت و جاوید در کل حال

مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضِّلُوْا عَلِیًّا فَاِنَّهُ اَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِیْ مِنْ ذَکَرٍ وَاُنْثٰی

ز من اگر گروه این سخن بشنوید | علی را علو و تفضل دهید
که او را احد احمد بعد من | نمود است افضل ز هر مرد و زن

بِنَا اَنْزَلَ اللهُ الرِّزْقَ وَبَقِیَ الْخَلْقُ مَلْعُوْنٌ مَلْعُوْنٌ مَغْضُوْبٌ مَغْضُوْبٌ مَنْ رَدَّ قَوْلِیْ هٰذَا

بدانید باشد سبب ذات ما | ز حق بهر رزق و بقای شما
بتاکید مغضوب و ملعون بود | هر آنکس که این قول من رد کند

وَاِنْ لَمْ تَبُوْا اُفُقَهُ اِلَّا اَنَّ جَبْرَئِیْلَ خَبَّرَنِیْ عَنِ اللهِ تَعَالٰی بِذٰلِکَ

نه پیچید ازین حکم مگوی سر | نباشد دران خواهش هیچ الم
نه اید آگه آیا که روح الامین | پیامم رسانیده از حق چنین

وَیَقُوْلُ مَنْ عَادٰی عَلِیًّا وَلَمْ یَتَوَلَّهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَتِیْ وَغَضَبِیْ فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ

که هر کس عداوت کند با علی | ولایش نورزد ز تیره دلی
کنم من ز لعنت قهر و خشم | ز فردا خود بین بپوشید چشم

وَاتَّقُوا اللهَ اَنْ تُخَالِفُوْهُ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوْتِهَا

نمائید پرهیز سوی اله | برید از عناد و خلافش پناه
مسازید لغزان ز بغض و حسد | پس از استوار قدمها خود

اِنَّ اللهَ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّهُ جَنْبُ اللهِ

کز آگه بود کرده کار شما | ز پنهان و از آشکار شما
بدانید اصحاب جان خرد | که جنب الله از وی عبارت بود

فِیْ کِتَابِهِ یَا حَسْرَتَا عَلٰی مَا فَرَّطْتُ فِیْ جَنْبِ اللهِ

که در شان او گفته حق در کتاب | در احوال کفار روز حساب
که گویند در حق جنب اله | نمودیم تفریط و احسرتاه

باعدائش آن واو کافر لقب — که کافر بود دشمنش زور با — زهی عز و شأن وصی رسول — که اسلام خصمش نیابد قبول

معاشر الناس تدبروا القرآن وافهموا آیاته وانظروا الی محکماته ولا تتبعوا متشابهه

تدبر نمائید ای مردمان — بقرآن و فهمید آیات آن — نظر بر بدارید از محکمات — نگردید بر گرد متشابهات

فوالله لن یبین لکم زواجره ولا یوضح لکم تفسیره الا الذی انا آخذ بیده

ومصعده الی وشائل بعضده

بحق خدای علیم قدیر — چه از اهل ملت چه برنا چه پیر — نسازد برای شما کس بیان — ز احکام قرآن و تفسیر آن

جز این مرد و انا دل حق بربست — که من باز و او گرفته بدست — بحکم خدا اینمایم بلند — خبر میدهم تان ازین ارجمند علی

من کنت مولاه فهذا علی مولاه وهو علی بن ابی طالب اخی ووصیی وموالاته من الله عز وجل انزلها علی

که من هر کس که باشم نبی — ولیش بود همچو من این علی — که هست ابن عمم برادر مرا — وصی هست و بحکم خدا

موالات او بر خود آن مؤمنان — بدانید از حکم حق بیگمان — که این حکم روح الامین جبرئیل — رسانده بمن از خدای جلیل

ولی

معاشر الناس ان علیا والطیبین من ولده هم الثقل الاصغر

بدانید ای شیعه آل انجمن — که این مرد و پاکان اولاد این — بحکم خداوند پست و بلند — بر اهل جهان ثقل اصغر بوند

والقرآن هو الثقل الاکبر فکل واحد منبئ عن صاحبه وموافق له لن یفترقا حتی یردا علی الحوض

کتاب خدا ثقل اکبر بود — ز هر یک خبر دیگری می دهد — که باشند هر دو موافق بهم — نگردد ز یاران صادق بهم

نگردند این هر دو از هم جدا — بود تا سپهر و زمین را بقا — بمحشر رسانند بمن با نشان — لب حوض کوثر خدای جهان

امناء الله فی خلقه وحکامه فی ارضه الا وقد ادیت الا وقد اسمعت الا وقد اوضحت

امینان و بیند این طیبین — حکیمان دانا بروی زمین — شوید آگه اکنون که من آشکار — نمودم ادا حکم پروردگار

بگردید بیدار یاران که من — رساندم بگوش شما این سخن — بپوشید چشم از حق انجمن — که واضح نمودم ره راست من

الا و ان الله عز و جل قال و انا قلت عن الله عز و جل الا و انه لیس امیر المؤمنین غیر اخی هذا و لا تحل امرة المؤمنین بعدی لاحد غیره

بدانید چیزی که یکتا خدا — همی گفت گفتم برای شما
نباشد لیس از من بغیر از علی — نه بر کس حلالست این بعد وی
ز من بشنوید ای صغیر و کبیر — که بر مؤمنان کس ولی امیر
که خوانند بر مؤمنانش امیر — امیر او ست از حکم رب قدیر

ثم ضرب بیده علی عضده فرفعه و کان منذ اول ما صعد رسول الله و شال علیا حتی صارت رجلاه مع رکبة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم قال معاشر الناس

چو این کرده از امر مبهم گرفت — بزد دست بازوی ضیغم گرفت
بدین بار اول که او را نمود — بمنبر بلند و بخلقش نمود
نمودش باندازهٔ قدر نبی — که بر زانوش خورد پای علی
چنین گفت آنگه رسول مهین — بدانید ای معشر مسلمین

هذا علی اخی و وصیی و واعی علمی و خلیفتی علی امتی و علی تفسیر کتاب الله عز و جل والداعی الیه والعامل بما یرضاه

که هست این عموزادهٔ من علی — برادر مرا جانشین وصی
خلیفه بود از پی رحلتم — بتفسیر قرآن و بر امتم
بود مخزن علم من ذات او — فزونست از حد کمالات او
بخواند شما را براه هدا — نماید عمل بر رضای خدا

والمحارب لاعدائه والموالی علی طاعته والناهی عن معصیته خلیفة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام والامام الهادی و قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین بامر الله تعالی

کند جنگ با دشمنان اله — بود یار فرمان بران اله
بود او بر اصحاب ایمان امیر — امام هدایت کن دستگیر
کند از گنه نهی و از کار بد — رسول خدا را خلیفه بود
بود قاتل زمرهٔ ناکثین — دگر قاسطین و گر مارقین
بفرمان پروردگار جهان — برآرد دمار از تن سرکشان

اقول وما يبدل القول لدي بامر ربي اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
والعن من انكره واغضب على من جحد حقه

همیگویم این حرف مرا | نشاید تبدل بحکم خدا
برآورد پس دست گفت آن زمان | بگویم چنین با همه این جهان
الهی بکن با کسی دوستی | که آنکس کند دوستی با علی
عدو باش با دشمنانش مدام | بکن لعن بر منکرانش مدام
غضب کن بر آن ظالم سخت رو | که گیرد بغضب بسته حق او

اللهم انك انزلت علي ان الامامة لعلي وليك عند تبييني ذلك ونصبي اياه

تو گفتی بمن ای اله غنی | امامت بود از ولیت علی
نشاندم من این حکم کردم بیان | امامش نمودم بر اهل جهان

بما اكملت لعبادك من دينهم واتممت عليهم بنعمتك ورضيت لهم الاسلام دينا

باین حکم کردی تو اکمال دین | هم اتمام نعمت بر اهل زمین
ز اینان شدی راضی ای دادگر | که سازند اسلام را دین خویش

فقلت ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه

بقرآن بفرمودی آنگه چنین | که هر کس از اینان نماید گزین
بجز دین اسلام دین دگر | نداری قبولش تو ای دادگر

وهو في الآخرة من الخاسرين اللهم اني اشهدك

بود او بروز جزا رو سیاه | زیانکار و خاسر بجان تباه
الهی ترا شاهد خویشتن | برین کار گیرم درین انجمن

اني قد بلغت معاشر الناس انما اكمل الله عز وجل دينكم

که حکمت بامت رساندم تمام | علی را بر اینان نمودم امام
بدانید ای معشر مسلمین | که حق بر شما کرده اکمال دین

بامامة علي فمن لم يأتم به وبمن يقوم مقامه

بدانستن ابن عمم امام | نمودن عطا بصدق تمام
هر آنکس که پیچد ز فرمان او | هم از حکم قائم مقامان او

من ولدي ومن صلبه الى يوم القيمة

که باشند آن سروران هم ز من ・ ز صلب علی و ز اولاد من
بود این امامت در ایشان مدام ・ از امروز تا روز حشر و قیام

وَالعرض على الله عزّ وجلّ فاولئك حبطت اعمالهم

شود عرض بر کردگار جهان ・ بآن سیر و طاعت بندگان
پس آنان که زین حکم سر وا زنند ・ تباهی در اعمال خود میکنند

وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

بدوزخ آن سرکشان را مقام ・ بسوزند در آتش آنان مدام
نه تخفیف یابد بر ایشان عذاب الیم ・ نه مهلت دهد بر ایشان خدای کریم

مَعَاشِرَ النَّاسِ هٰذَا عَلِيٌّ اَنْصَرُكُمْ لِي وَاَحَقُّكُمْ بِي

بدانید هان کز شما این علی ・ مرا بیشتر کرده نصرت گری
بود نزد من بی کم و کاستی ・ فزون از همه حق او راستی

وَاَقْرَبُكُمْ اِلَيَّ وَاَعَزُّكُمْ عَلَيَّ وَاللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاَنَا عَنْهُ رَاضِيَانِ

بمن کز شما اقرب و خویشتر ・ بود عزتش از همه بیشتر
من و کردگار علیم کریم ・ بد انسان که باید از و راضییم

مَا نَزَلَتْ اٰيَةُ رِضًى اِلَّا وَعَلِيٌّ فِيهِ وَمَا خَاطَبَ اللهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا اِلَّا بَدَاَ بِهِ

نکرده نزول آیتی از رضا ・ که داخل نبوده در آن مرتضا
نفرموده حق مؤمنان را خطاب ・ مگر بوده اول در آن بوتراب

وَلَا نَزَلَتْ اٰيَةُ مَدْحٍ فِي الْقُرْاٰنِ اِلَّا فِيهِ وَلَا شَهِدَ اللهُ بِالْجَنَّةِ فِي هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسَانِ اِلَّا لَهُ

ز آیات مدح از کمال علو ・ نگردیده نازل بجز شان او
شهادت بفردوس در هل اتی ・ نه حق داده جز در حق این فتی

وَلَا اَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ وَلَا مَدَحَ بِهَا غَيْرَهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ هُوَ نَاصِرُ دِينِ اللهِ

جزا نیست کس در خور این جزا ・ نه آن مدح باشد بغیرش روا
بدانید ای معشر مسلمین ・ علی داده نصرت بدین مبین

وَالْمُجَادِلُ عَنْ رَسُولِ اللهِ وَهُوَ التَّقِيُّ النَّقِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ

بپاس رسول خدا در قتال ・ نموده است با بت پرستان جدال
بدانند قدرش چه دشمن چه دوست ・ تقی و نقی هادی و مهدی اوست

نَبِيُّكُمْ خَيْرُ نَبِيٍّ وَوَصِيُّكُمْ خَيْرُ وَصِيٍّ وَبَنُوهُ خَيْرُ الْاَوْصِيَاءِ

نبی شما اشرف انبیاست | وصی شما افضل اوصیاست | پس از وی حق او و نیز ابنای او | به از او نیاید نه همتای او

معاشر الناس ذریة کل نبی من صلبه و ذریتی من صلب علی

بدانید ای معشر مسلمین | که ذریت هر یک از مرسلین | از و بوده ذریت من ولی | بتحقیق باشد ز صلب علی

معاشر الناس ان ابلیس اخرج آدم من الجنة بالحسد

بدانید ای اهل هوش و خرد | که ابلیس از فرط رشک و حسد | بمکار و حیله چندان فزود | که اخراج آدم ز جنت نمود

فلا تحسدوه فتحبط اعمالکم و تزل اقدامکم

مورزید با او حسد هیچگاه | که سازید اعمال خود را تباه | از ایمان که گردید آواره و ابتر | نمائید لغزان قدمهای خویش

فان آدم علیه السلام اهبط الی الارض بخطیئة واحدة و هو صفوة الله عز و جل

که آدم بآن عزت و فر و شان | که با صفوت کردگار جهان | بآن یک خطا از بهشت برین | فرستاده گردید سوی زمین

فکیف بکم و منکم اعداء الله

چگونه رسد پس شما را زیان | که هستید از سائر بندگان | که باشند اعدای پروردگار | هم اندر شما بیحد و بیشمار

الا انه لا یبغض علیا الا شقی و لا یتولی علیا الا تقی و لا یؤمن به الا مؤمن مخلص

نباید اگه آیا که بغض علی | نورزد کسی جز عنید و شقی | نه مهرش بجز متقی را رسد | نه کس غیر مؤمن باو بگرود

فی علی والله نزلت سورة العصر بسم الله الرحمن الرحیم والعصر الی آخره

قسم میخورم من بحی قدیر | که والعصر را آن علیم خبیر | نمودست نازل بشأن علی | پس آن سوره را خواند از بر نبی

معاشر الناس قد استشهدت الله و بلغتکم رسالتی

بامت چنین گفت پس دین پناه | که ای قوم حق را گرفتم گواه | که تبلیغ حکمش نمودم تمام | رساندم بسوی شما زو پیام

و ما علی الرسول الا البلاغ المبین معاشر الناس اتقوا الله حق تقاته

نباشد بجز راه جز این هیچ کار | که بی پرده جلش کنند آشکار | نمایید پرهیز از آن ودود | بدانسانکه پرهیز باید نمود

وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ آمِنُوا

ره زندگی را بپایان رسید | گر از بعد مردن مسلمان وید | ز بهر خود ای معشر مردمان | بیارید ایمان به قلب و لسان

بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ

بذات خدا و رسول خدا | بنوری که حق از پی اهتدا | فرستاد آن نور را با رسول | نمایید این حکم طوعاً قبول

قَبْلَ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا

از آن پیش کان فرد ذو الجلال | بگرداند از روی قهر و نکال | بصحرای محشر بروز جزا | به پشت شمار روی های شما

مَعَاشِرَ النَّاسِ النُّورُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيَّ مَسْلُوكٌ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ

بدانید ای معشر مردمان | که پیوسته نور خدای جهان | بذات من و پس بذات علی | پس از نسل او آنکه باشد ولی

إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا

رسد تا بمهدی که قائم بود | بدانگه که او آشکارا شود | بگیرد حق کردگار جهان | دگر حق ما را هم از ظالمان

لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقَصِّرِينَ وَالْمُخَالِفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْمُعَانِدِينَ

از آن رو که آن قادر ذو المنن | نمودستمان حجت خویشتن | بر آنانکه باشند کوتاه بین | عناد و خلاف و خیانت گزین

وَالْآثِمِينَ وَالظَّالِمِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ أُنْذِرُكُمْ

گنه پیشگان و ستم پروران | بود هر که زین سان از اهل جهان | بدانید یاران که من آشکار | شما را بترسانم از کردگار

أَنِّي رَسُولُ اللهِ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلُ

که هستم رسول خدا بیگمان | ز من پیشتر نیز پیغمبران | بسی آمدند و برفتند باز | بفرمان آن داور بی نیاز

أَفَإِنْ مِتُّ وَقُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ

شوم من بری از شما گر جدا
دگرگشته گردم براه خدا
شما بازای قوم اسلام کیش
بگردید بر پاشنه پای خویش

که یعنی بپایان پس از انقیاد
نمائید رجعت بکفر و عناد

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشَّاكِرِينَ

کند هر که او اینچنین از حسد
نه ذات خدا را ضرر زو رسد
بود زود کان خالق ما سوا
دهد شاکران را بنیکی جزا

أَلَا إِنَّ عَلِيًّا هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ

بدانید و باید از این آگهی
که موصوف باشد علی و ولی
باین وصف یعنی بصبر و شکر
که جز او حق نیست او زان دگر

وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَمُنُّوا عَلَى اللّٰهِ تَعَالَىٰ بِإِسْلَامِكُمْ

پس از وی ز آل من آن اوصیا
که باشند از صلب شیر خدا
مبادا که منت ز اسلام خویش
گذارید بر خالق کم و بیش

فَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ فَيُصِيبَكُمْ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَبِالْمِرْصَادِ

که خشم آورد بر شما آن حکیم
نماید عذابی بغایت الیم
که هست او براه شما پاسبان
نشاید گذشتن ز بخشش نهان

مَعَاشِرَ النَّاسِ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ

بدانید ای اهل این انجمن
که نزدیک باشد که از بعد من
امامان بیایند بر روی کار
که دعوت نمایندتان سوی نار

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللّٰهَ

شما را درین ره نمایم آشکار
بروز قیامت نه یاری دهند
بدانید هستید اگر حق گزار
که پروردگار و من از چنین

وَأَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمْ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُمْ

از آنها بری هم و بیزار دو دان
وز آنکس که باشد مطیعش نفور
بدانید ای معشر مردمان
برآرید خود را ز خواب گران

وَأَشْيَاعَهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ وَأَتْبَاعَهُمْ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ لَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

که آن نا امامان بد اختیار
بهمراه انصار و اتباع خویش
بیابند در روز حشر و قیام
بزیرین منازل دوزخ مقام

که گشتند سرکش ز حکم خدای | بود جایشان بدتر از جایهای

الا انهم اصحاب السقیفة فلینظر احدکم فی السقیفة

بدانید ای قوم کان ظالمان | که گشتند موصوف با پیروان | بلا شک ز اهل سقیفه بوند | ببینید هر یک چو آنجا روند

قال فذهب علی الناس الا شرذمة منهم امر السقیفة

چنین گفت راوی که آن مقتدا | چو فرمود رحلت ز دار فنا | همه مردم از کار بی قاعده | بشد در سقیفه بنی ساعده

معاشر الناس انی ادعها امامة و وراثة فی عقبی الی یوم القیمة و قد بلغت ما امرت بتبلیغه

بدانید ای مردم حق طلب | که من می سپارم بفرزندان | پس از خود خلافت با بن عمم | وز انیس با ولد آن محترم
که باشند هم وارث و هم امام | از امروز تا روز حشر و قیام | بتحقیق تبلیغ امر خدای | نمودم شما را شدم رهنمای

حجة علی کل حاضر و غائب و علی کل احد ممن شهد او لم یشهد ولد او لم یولد

که این امر حجت بود بیگمان | چه بر حاضر و چه بر غائبان | بر آنکس که شاهد بُد و یا نبود | بود آنکه موجود یا بی وجود

فلیبلغ الحاضر الغائب و الوالد الولد الی یوم القیمة

بود هر که حاضر ز من بشنود | رساند بآنکس که غائب بود | پدر ها بفرزند ها همچنین | رسانند این حکم را بعد ازین

و سیجعلونها ملکا و اغتصابا الا لعن الله الغاصبین و المغتصبین و عندها سنفرغ

اگرچه بود زود کز بعد من | نماند بیاد کسی این سخن | نمایند غصب خلافت جهان | که دانند ملک خودش بیگمان
شوید آگه ای طالبان هدا | که بر غاصبان کرده لعنت خدا | بشان جنها غاصبان عنید | فرستاد آیت خدای مجید

لکم ایها الثقلان فیرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران معاشر الناس

پس این آیه را خواند آن راز دان | سنفرغ لکم ایها الثقلان | بدانید ای معشر انس نیز | که نگذاشت پروردگار عزیز

ان الله عز و جل لم یکن یذرکم علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب

شمارا بدانسان که بود مبین | بد و نیک تا دان بد و کثیر
جدا تا نگرداند آن ذو الجلال | ز ناپاک پاک و حرام از حلال

وما کان الله لیطلعکم علی الغیب

که هر بنده را ز غیب اطلاع | نبخشد حق و نیست این در نزاع
که یعنی بهر یک جهان آفرین | نبخشد جد اعلم احکام دین

معاشر الناس انه ما من قریة الا و الله مهلکها بتکذیبها

بدانید ای معشر مسلمین | که پروردگار جهان آفرین
بگرداند شهری برابر بخاک | بگرداز غضب اهل آن را هلاک
اگر بودند تا ظالمان سرکشان | نمودند تکذیب پیغمبران

وکذلک یهلک القری وهی ظالمة کما ذکر الله تعالی

ور آینده هم قادر ذوالجلال | کند ظالمان را چنان پایمال
بدانسان که خود کردگار علیم | نموده بیان در کتاب کریم

وهذا امامکم و ولیکم وهو مواعید الله

کنون این علی پیشوای شماست | امام شما رهنمای شماست
بود او همانکس که رب ودود | بر او شما وعدها کرده بود

والله یصدق وعده معاشر الناس قد ضل

کنون وعدهٔ خویش را راست کرد | بشان علی آنچه میخواست کرد
بدانید ای معشر مسلمین | که قبل از شما نیز از اولین

قبلکم اکثر الاولین والله قد اهلک الاولین وهو مهلک الآخرین

بگشتند گمراه خلقی کثیر | که اهلاکشان گشت حی قدیر
پس از آخرین هر که گمره شود | بدانسان هلاک و تباهش کند

معاشر الناس ان الله قد امرنی ونهانی وقد امرت علیاً ونهیته

بدانید ای معشر مردمان | که تحقیق پروردگار جهان
مرا آگه از امر و نهیش نمود | علی را من آموختم آنچه بود

تعلمه الامر والنهی من ربه عز وجل فاسمعوا لامره

پس احکام دین را علی بیگمان | گرفته فرا از خدای جهان
شما پس سخن از علی بشنوید | بامر و نهیش اطاعت کنید

تَسْلَمُوا وَاَطِيعُوا تَهْتَدُوا وَانْتَهُوا لِنَهْيِهِ تَرْشُدُوا

که بودن بامرش هدایت بود گذشتن ز نهیش رشادت بود

وَصِيرُوا اِلٰى مُرَادِهِ وَلَا تَتَفَرَّقْ بِكُمُ السُّبُلُ عَنْ سَبِيلِهِ

که آید پراگندگیها به پیش گزینید هر یک ره بهر خویش
تمامی بباید از پی علی راه دید بغیر از علی با کسی نگروید

مَعَاشِرَ النَّاسِ اَنَا صِرَاطُ اللهِ الْمُسْتَقِيمُ الَّذِي اَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي

منم ایها الناس آن مستقیم صراطی که پروردگار علیم
به تبعیت آن شده رهنمای بود از پی من علی پیشوای

ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ اَئِمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

چنین از پی او همانند تن که از صلب او بند اولاد من
بتحقیق باشند امامان دین بحق رهنما و عدالت گزین

ثُمَّ قَرَاَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سُورَةَ الْحَمْدِ اِلٰى آخِرِهِ وَقَالَ فِيَّ نَزَلَتْ وَفِيهِمْ

وزان بعد الحمد را بالتمام بخواند و بفرمود خیر الانام
که نازل شد این سوره در شان من بشان همان جانشینان من

عَمَّتْ وَاِيَّاهُمْ خَصَّتْ اُولٰئِكَ اَوْلِيَاءُ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

ور ایشان بود عام از بهر شان بود خاص بی شرکت دیگران
که ایشان بوند اولیای خدا بر آن سروران خوف نبود روا

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

نباشند خود نیز اندوهناک که بودند در حکم یزدان پاک
بدانید ای مردمان آشکار که غالب بود لشکر کردگار

اَلَا اِنَّ اَعْدَاءَ عَلِيٍّ هُمْ اَهْلُ الشِّقَاقِ الْعَادُونَ وَاِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ

بدانید کاعدای ابن عمم ز اهل شقاق و نفاق و ستم
بوند و برادر شیاطین را خلل افگنان ملت دین را
پس آن آیه را خواند سالار دین که تفسیر آن آیه باشد چنین

اَلَّذِينَ يُوحِي بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا

که آنانکه بعضی به بعضی خطاب ... نمایند از حیله با آب و تاب

که افتد مخاطب از آن در غرور ... بایشان رجوع آورد از سرور

سخنها بگویند پیراسته ... بظاهر لسان زر آراسته

ولی آن زر اندود باشد نه زر ... خزف پاره در لباس گهر

که زان حرفها بظاهر خوشان ... بجو دام گمراه سازند شان

الا إن أولياء هم المؤمنون الذين ذكرهم الله في كتابه فقال عزّ وجلّ لا تجد قوماً

بدانید هستند فاش و جلی ... چنان مؤمنان دوستان علی

که حق گفته در شأن ایشان چنین ... نیابی گروهی تو از مؤمنین

يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادّون من حادّ الله ورسوله إلى آخر الآية

که آرند ایمان به صدق و صفا ... بذات خدا و بروز جزا

نمایند حب کسی را قبول ... که باشد عدو خدا و رسول

الا إن أولياء هم الذين وصفهم الله عزّ وجلّ

بدانید ای قوم دانش گروه ... محبان ایشان بوندان گروه

که فرموده دادار در حسب باب ... بتوصیف ایشان چنین در کتاب

فقال الذين آمنوا ولم يلبسوا إيمانهم بظلم أولئك لهم الأمن

وهم مهتدون الا إن أولياء هم الذين

که آنان ز رصد قصه پوشیده اند ... لباس ستم در نپوشیده اند

امان خدا در حشر و جزا ... بود آنچنان مؤمنان را روا

که هیچ از حد بر نیاشفته اند ... براهی که فرموده حق رفته اند

بدانید از قول رب نبی ... بوند آن گروه اولیای علی

يدخلون الجنة آمنين وتتلقاهم الملائكة بالتسليم أن طبتم فادخلوها خالدين

که روز قیامت با من و امان ... بجنت در آیند با عز و شان

بگویند انگه بآن مؤمنان ... که بودید با کام شادان جهان

ملائک بایشان سلامی شوند ... سلام و تحیت بجا آورند

نمایید در جنت اکنون خرام ... که خواهید بود اندر آنجا مدام

الا إن أولياء هم الذين قال الله عزّ وجلّ يدخلون الجنة بغير حساب

بوند آنکسان شیعه آل حسن ... که در شأن شان گفته آن ذو المنن

که گردند داخل بروز حساب ... بفردوس اعلی همه بی حساب

الا ان اعداءهم يصلون سعيرا

بدانید کاعدای آن سروران | برو زقیامت بحال سگان
زدرگاه غفار رانده شوند | بسوی جهنم دوانده شوند

الا ان اعداءهم الذين يسمعون لجهنم شهيقا وهي تفور ولها زفير

بدانید اعدای ایشان بوند | که آشوب نار سقر بشنوند
که از فرد بس آتش جانگزا | برآید صدای وحشت فزا
نه دم در کشیدن نه افروختن | تهیا شدن از پی سوختن
که القوم خود بشنوند آن شهیق | در افتند آنگه بنار حریق

كلما دخلت امة لعنت اختها

نه بینند از خویشتن هم مستقر | در آن آتش افتاده قوم دگر
نمایند بر یکدگر لعنها | زنند از دو جانب بهم طعنها

الا ان اعداءهم الذين قال الله عز وجل كلما القي فيها فوج سألهم خزنتها الم يأتكم نذير

بدانید کاعدای آل علی | بوند آن گروه غبی شقی
که نار جهنم بگیرد چو اوج | بگردند داخل در آن فوج فوج
نمایند ازان قوم خسر مآل | چنین خازنان جهنم سوال
که آیا نیامد شما را نذیر | نترساندتان از عذاب سعیر

الا ان اولياءهم الذين يخشون ربهم بالغيب

بدانید هستند آن مومنان | همان قوم کو هستند دوستان علی
که در غیب یاد آورده اند | ز خوف الهی حذر کرده اند

لهم مغفرة واجر كبير معاشر الناس شتان

کند مغفرت شان اله قدیر | بیابند از او نیز اجر کبیر
بدانید ای معشر ناس نیز | که فرقست بسیار این دو چیز

بين السعير والجنة عدونا من ذمه الله ولعنه

یکی دوزخ و آن دگر باغ بهشت | که از قهر و لطف خود ایزد سرشت
بس آنکس که ما را بد اندیش بود | خدا ذم او کرد و لعنش نمود

وولينا من مدحه الله واحبه معاشر الناس الا

هر آنکس که بر مهر ما دل گماشت | بفرمود حق دوست را دوست داشت
بدانید این را و دارید یاد | که فرمود خالق نذیر و هاد

وَاِنّی نَذیرٌ وَعَلِیٌّ هادٍ مَعاشِرَ النّاسِ اَنَا نَبِیٌّ وَعَلِیٌّ وَصِیّی

نذیرم من هست هادی علی | که گردد از او راه حق منجلی
بدانید یاران درین سینه | که هستم نبی من وصیم علی

اَلا اِنَّ خاتَمَ الْاَئِمَّةِ مِنَّا الْقائِمُ الْمَهْدِیُّ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ اَلا اِنَّهُ الظّاهِرُ عَلَی الدّینِ

دگر مهدی از ما بحکم خدا | بود قائم و خاتم اوصیا
که بر دین و حق نماید ظهور | کند خاک بر فرق اهل غرور

اَلا اِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمینَ اَلا اِنَّهُ فاتِحُ الْحُصُونِ وَهادِمُها اَلا اِنَّهُ قاتِلُ کُلِّ قَبیلَةٍ مِنْ

بحکم خدا آن امین زمان | کشد انتقام از ستم پیشگان
کند قلعه‌ها فتح و تخریب آن | قبایل براندازد از مشرکان

اَهْلِ الشِّرْکِ اَلا اِنَّهُ الْمُدْرِکُ لِکُلِّ ثارٍ لِاَوْلِیاءِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ اَلا اِنَّهُ النّاصِرُ لِدینِ اللهِ

بخواهد خون دوستان خدا | کند ظالمان را اسیر از جفا
بود ناصر دین پروردگار | بدریای دین کشتی استوار

اَلا اِنَّهُ الْغَرّافُ مِنْ بَحْرٍ عَمیقٍ اَلا اِنَّهُ یَسِمُ کُلَّ ذی فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَکُلَّ ذی جَهْلٍ
بِجَهْلِهِ اَلا اِنَّهُ خِیَرَةُ اللهِ وَمُخْتارُهُ

دهد وسم با فاضل و جاهلان | بنحوی که باشد در خور آن
کند اختیارش خداوندگار | جهان را بدستش بود اختیار

اَلا اِنَّهُ وارِثُ کُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحیطُ بِهِ اَلا اِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ

بود وارث علم پیغمبران | چو دریا احاطه نماید بر آن
بود آنچه گوید ز نزد خدا | نماید بگمراه راه هدا

وَالْمُنَبِّهُ بِاَمْرِ اِیمانِهِ اَلا اِنَّهُ الرَّشیدُ السَّدیدُ

برآرد همه خفتگان را ز خواب | کند غافلان را ز حق با شتاب
بود رهنما بنده استوار | مفوض بدو کرده پروردگار

اَلا اِنَّهُ الْمُفَوَّضُ اِلَیْهِ

[illegible] | [illegible]

اَلا اِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَیْنَ یَدَیْهِ

بود مهدی آنکس که رب جهم | به پیغمبران بسلف از کرم | بشارت باو داده زین پیشتر | رسانیده نیز از ظهورش خبر

الا انه الباقی حجة ولا حجة بعده

بود حجت باقی کردگار | که گردانده اش حق بر او آشکار | نباشد دگر حجتی بعد از او | خدا ختم سازد امامت بر او

ولا حق الا معه ولا نور الا عنده الا انه لا غالب له ولا منصور علیه

نباشد جز او حق بنزد کسی | نه نوری جز او گر بجوئی بسی | نه غالب شود کس بر آن دادرس | نه نصرت بیابد بر او هیچکس

الا وانه ولی الله فی ارضه وحکمه فی خلقه فی سره وعلانیته

ولی خدا هست آن پاکدین | بود حاکم او بر روی زمین | بفرمان خالق بر اهل جهان | امین باشد او آشکار و نهان

معاشر الناس قد بینت لکم وافهمتکم

بدانید ای معشر مسلمین | بشأن علی آنچه حق مبین | بمن گفت کردم همه آشکار | شمارا بفهماندم استوار

وهذا علی یفهمکم بعدی

بود بعد من ابن عمم علی | که گردد از او عقدها منجلی | بفهماند او نیز مانند من | بود ترجمان پند او پند من

الا وان عند انقضاء خطبتی ادعوکم الی مصافقتی علی بیعته والاقرار به ثم مصافقته بعدی

بدانید اهل این انجمن | که گردم چو فارغ از این خطبه من | شمارا بفرمان خالق بپیش | بخوانم پی تهنیت نزد خویش

برین شاد خاص این جشن عام | زمنصوب گردیدن این امام | که سازید رسم تحیت ادا | زمن در تصافح کنید ابتدا

بیارید پس دست سوی علی | که شد بر شما او امام و ولی | بگیرید دستش ز صدق نیاز | بلب تهنیت گوی این امتیاز

الا انی قد بایعت الله وعلی قد بایعنی

بدانید بیعت ز روی یقین | نمودم من اول بدیان دین | ز دار پس علی کرد بیعت بمن | بود بعد من سرور انجمن

وانا اخذکم بالبیعة له عن الله عز وجل ومن نکث فانما ینکث علی نفسه الآیة

پس اکنون شما را پی معنیش　　که چون طاعت حق بود در طراز　　بخواهم بفرمان پروردگار　　بغایت کنم معنیش استوار

ز ابلیس هر آنکس ز بغض حسد　　درین بیعت عام گشت ار نکند　　فگند بود ملکت بر جای خویش　　شکسته ز اسلام پیمان خویش

مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوِ اعْتَمَرَ الْاٰيَة

بدانید ای معشر مردمان　　کنم زین پس حج و عمره بیان　　پس آن به ز خواند خیر البشر　　فمن حج البیت او اعتمر

مَعَاشِرَ النَّاسِ حُجُّوا الْبَيْتَ فَمَا وَرَدَهُ اَهْلُ بَيْتٍ اِلَّا اسْتَغْنَوْا وَلَا تَخَلَّفُوا عَنْهُ

اِلَّا افْتَقَرُوا

بجا آورید ایها الناس حج　　که از حج بیابید بیشک فرج　　گشتند وارد برای حج اهل　　مگر آنکه دشوارشان گشت سهل

که گشتند مستغنی و با سرور　　کسی کو تخلف نمود از غرور　　تهی دست و نادار و حیران بماند　　ازان نیز ماند وازین نیز ماند

مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ اِلَّا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهٖ اِلٰى وَقْتِهٖ ذٰلِكَ

بدانید ای معشر مسلمین　　که در موقف حج العبد و نیز　　نباشد کسی از زمره مومنان　　مگر آنکه پروردگار جهان

ز آغاز تکلیف تا آن قیام　　ببخشد گناه گذشته تمام

فَاِذَا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتُؤْنِفَ عَلَيْهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ اَلْحُجَّاجُ
مُعَانُوْنَ وَنَفَقَاتُهُمْ مُخْلَفَةٌ وَاللّٰهُ لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ

وزین پس تو گر گناهی کند　　بآن کرده خود مواخذ شود　　بدانید ای معشر مردمان　　که حق میدهد یار حاجیان

بود نفقه حاجیان مختلف　　که هر یک بود متصف　　خداوند دانا و راز نهان　　نسازد تبه مزد احسانیان

مَعَاشِرَ النَّاسِ حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّيْنِ وَلَا تَنْصَرِفُوْا عَنِ الْمَشَاهِدِ اِلَّا بِالتَّوْبَةِ

نمایید ای معشر مسلمین　　حج خانه حق بکمال دین　　براه خدا صرف سازید مال　　که آن از شما صرف سازد وبال

نگردید باز از ره مغفرت　　مگر توبه کرده ز هر معصیت

معاشر الناس اقيموا الصلوة وآتوا الزكوة كما امركم الله عز وجل

بدارید ای قوم برپا صلوة | بدارید دست از عطای زکوة
بدانسانکه فرموده پروردگار | ز حکمش مپیچید سر زینهار

لئن طال عليكم الامد فقصّرتم او نسيتم فعليّ وليكم ومبيّن لكم الذي نصبه الله عز وجل

پس از من چو دوری زمان دید | در احکام دین خدای مجید
شما را دهد دست تنگی اگر | ز تقصیر و نسیان بهر رهگذر
بود پس علی رهنمای شما | که سازد بیان از برای شما
علی هست آنکس که رب ودود | پس از من باین کار نصبش نمود

او من خلّفه الله منّي ومنه يخبركم بما تسئلون عنه

دگر آن امامان والا تبار | که خلف از من و او کند کردگار
کنید آنچه خواهش از آن سروران | نمایند آگه شما را از آن

ويبيّن لكم ما لا تعلمون

نمایند چیزی که از بیش و کم | بآن چیز دانا نمایند هم

الا ان الحلال والحرام اكثر من ان احصيهما واعرّفهما فآمر بالحلال وانهى عن الحرام في مقام واحد

بدانید ای اهل ملت تمام | از آن بیش باشد حلال و حرام
که آرم همه در حساب شما | بنزد شما سازمش آشکار
نمایم بیان یک بیک در تمام | کنم امر حلال و نهی از حرام
بیکروز در مجلس یک مکان | چو ممکن نبد وصف تعداد آن

فامرت ان آخذ البيعة عليكم والصفقة لكم بقبول ما جئت به عن الله عز وجل

مرا امر فرمود پروردگار | که بیعت ستانم ز خلق آشکار
بتسلیم کردن ز طوع و ادب | بامری که آوردم از نزد رب

في عليّ امير المؤمنين والائمة من بعده الذين هم منّي ومنه ائمة قائمة فيهم

بشان علی از برای شما | که او باشد از بعد من رهنما
وز انبس همان صاحبان علو | که باشند هم از من هم از او
امام شما بند و قائم مقام من | بود نیز قائم در آن هر زمان

المهدي الى يوم القيمة الذي يقضي بالحق

که هادی بود او بحکم خدا | بود دور او تا قیامت بجا | کند حکم بر خلق عالم بحق | بود عهد او با نظام و نسق

مَعَاشِرَ النَّاسِ كُلُّ حَلَالٍ دَلَلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَكُلُّ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ

بدانید ای قوم کردم بیان | حلال و دلالت نمودم بآن | حرام آنچه فرموده پروردگار | نمودم از آن نیز نهی آشکار

فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذٰلِكَ وَلَمْ أُبَدِّلْ أَلَا فَاذْكُرُوا ذٰلِكَ وَاحْفَظُوا

دگر بر نگردم ز گفتار خویش | نسازم بدل آنچه گفتم ز پیش | بیارید پس آنچه گفتم بیاد | نمائید حفظ وی از اعتقاد

وَتَوَاصَوْا بِهِ وَلَا تُبَدِّلُوهُ وَلَا تُغَيِّرُوهُ أَلَا وَإِنِّي أُجَدِّدُ الْقَوْلَ

سپارید آنرا بهم بی فتور | ز تغییر و تبدیل باشید دور | بدانید ای اهل این انجمن | که من میکنم تازه باز این سخن

أَلَا فَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ

گذارید ای اهل ملت صلوة | رسانید درماندگان را زکوة | کنید امر معروف را بیدریغ | ز منکر نمائید نهی بلیغ

أَلَا وَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهُوا إِلَىٰ قَوْلِي وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْهُ

بود راس کار این ماجرا | که گیرید من آنچه گفتم فرا | بآنان رسانید این سخن | که هستند غائب ازین انجمن

وَتَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ وَتَنْهَوْهُ عَنْ مُخَالَفَتِهِ فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنِّي

که کرده رسول خدا آشکار | باین کار مأمور هستید از آن | بدانید این حکم را آشکار | هم از جانب من هم از کردگار

وَلَا أَمْرَ بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيَ عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ مَعْصُومٍ

دگر نیست جائز بحکم خدا | در احکام دین امر و از نهی‌ها | مگر آنکه از گفته آن امام | که معصوم باشد ز عصیان تمام

مَعَاشِرَ النَّاسِ الْقُرْآنُ يُعَرِّفُكُمْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ

بدانید ای معشر مردمان | که قرآن خبر میدهد این بیان | که باشند بعد وصیم علی | امامان ز اولاد آن متقی

وَعَرَّفْتُكُمْ أَنَّهُمْ مِنِّي وَمِنْهُ

دگر من شناساندم ای حاضران	شما را بامر خدای جهان	که باشند آن پیشوایان جز	ز آل من و الحکم الیقین

حیث یقول الله عز وجل وجعلها کلمة باقیة فی عقبه وقلت لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما

بدانسانکه فرمود حق در کتاب	که باشند باقی ز بوتراب	بگفتم دگر نیز من این مقال	که هرگز نگردید گمراه و ضال
	باین حکم محکم اگر بگروید	بقرآن و آلم توسل کنید	

معاشر الناس التقوی التقوی واحذروا الساعة کما قال الله تعالی

ان زلزلة الساعة شیء عظیم

بدانید ای اهل دین آشکار	که پرهیز و پرهیز آید بکار	بترسید از روز حشر و حساب	که حق کرده وصفش چنین در کتاب
	که آن زلزله هست امری عظیم	که گردند زنده عظام رمیم	

واذکروا الممات والحساب والموازین والمحاسبة بین یدی رب العالمین والثواب والعقاب

فمن جاء بالحسنة اثیب ومن جاء بالسیئة فلیس له فی الجنان نصیب

بیاد خود آرید ای غافلان	ز مرگ و حساب و موازین آن	بدانا امر دادن حساب	جزا یافتن از ثواب و عقاب
پس آنکس که با کردهای نکو	رود روز محشر بدرگاه او	بیابد ثوابی بغایت عظیم	رضای خداوند و باغ نعیم
رود وانکه با سیئات و گناه	بود در چنان روز رویش سیاه	در آتش بود تا بود آن لعین	نیابد نصیبی ز بهشت برین

معاشر الناس انکم اکثر من ان تصافقونی بکف واحد

بدانید ای معشر مردمان	که هست اجتماع شما بیش از آن	که از بهر بیعت درین انجمن	دهد هر یکی دست بر دست من

وامرنی الله عز وجل ان آخذ من السنتکم الاقرار بما عقدت لعلی من امرة المؤمنین

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ومن جاء [illegible]

دگر زان امامان بود بعد از او — که باشند ز آل من و صلب او
که من بر شما کرده ام منجلی — که ذریت من بود از علی

فقولوا بأجمعكم إنا سامعون مطيعون راضون منقادون

بگویید پس جمله یکبارگی — که حکم خدا از زبان نبی
شنیدیم و دادیم از طاعت دهیم — بر این امر منقاد و راضی شدیم

لما بلغت عن ربنا وربك في أمر علي صلوات الله عليه وأمر ولده من صلبه من الأئمة

تو این حکم محکم رسانده بما — ز فرمان رب خود و رب ما
که بر او ولی و امام و امیر — علی باشد و آل آن بی نظیر

نبايعك على ذلك بقلوبنا وأنفسنا وألسنتنا وأيدينا على ذلك
نحيى ونموت نبعث نبدل لا نشك ولا نرتاب

نمائیم بیعت بر این همگنان — بجان و دل و با دست و زبان
برین عهد زییم صدق و ثبات — چه در زندگانی و چه در ممات
چه در روز محشر که زین تیره خاک — برآییم از حکم یزدان پاک
نه تغییر و تبدیل نه شک و ریب — نماییم از حکم دانای غیب

ولا نرجع عن عهد ولا ننقض الميثاق ونطيع الله ونطيعك وعليا أمير المؤمنين
عليه السلام وولده الأئمة الذين ذكرتهم من ذريتك من صلبه

نه هرگز از این عهد رجعت کنیم — ز میثاق و پیمان خود نشکنیم
خدا را ابا بشیر نذیر — علی را که بر مؤمنان شد امیر
پس از وی ندانیم کس را امام — جز اولاد او صاحب احترام
همان پیشوایان که گفتی بود — ز آل تو و صلب آن ارجمند

بعد الحسن والحسين الذين قد عرفتكما مكانهما مني ومحلهما عندي

ز بعد حسین و حسن بیگمان — امامان باید آن سروران
حسین و حسن را از این پیشتر — شناسانده ام آنقدر داده ام خبر

ومنزلتهما من ربي فقد أديت ذلكم إليكم وإنهما سيدا شباب أهل الجنة

که دارند نزد من و کردگار — چه قدر و چه اعزاز و چه اعتبار
که هستند آن هر دو قدسی سرشت — دو شاه جوانان اهل بهشت

وإنهما الإمامان بعد أبيهما علي وأنا أبوهما قبله

شمار ایس اولاد خود را علی | بگردند ایشان امام و ولی | که من بوده ام از علی بشیر | مر این هر دو شهزادگان را نذیر

وقولوا اعطنا الله بذلك وایاك وعليا والحسن والحسين والائمة الذين ذكرت عهدا وميثاقا ماخوذا لامير المومنين من قلوبنا وانفسنا والسنتنا ومصافقة ايدينا من ادركهما بيده واقر بهما بلسانه لا نبتغي بذلك بدلا ولا نرى من انفسنا عنه حولا ابدا اشهدنا الله وكفى بالله شهيدا وانت علينا به شهيد

بگویید ای معشر مسلمین
بآن پیشوایان والاتبار
که باشد علی مومنان را امیر
زما دست داد آنکه در دست شان
ندارید بر نفس غم دهار وا

که دادیم ما دست بیعت برین
که کردی بما قدرشان آشکار
برین عهد گشتیم فرمان پذیر
نمود آنکه اقرار هم با لسان
ازین حکم گشتن بحکم هوا
تراهم گرفتیم بر خود گوا

بدست خدا و بدست رسول
تو این عهد و پیمان زما خواستی
بجا داد دلها زبان و بدست
که هرگز نورزیم سوء عمل
گرفتیم شاهد خدا را برین
که فردا گواهی دهی بهر ما

بدست علی دین و ابن بتول
نمودیم از صدق و از راستی
نمودیم بیعت چو روز الست
نسازیم این عهد و بیعت بدل
که کافیست از جمله شاهد برین

وكل من اطاع ممن ظهر واستتر وملائكته وجنوده وعبيده والله اكبر من كل شهيد

وگر آنکه باشد ز فرمان بر آن | چه در آشکارا و چه در نهان | ملائک جنود و عبید اله | برین قول مایند جمله گواه
 | خدا اکبر است از همه شاهدان | که داناست او در دل و در زبان |

معاشر الناس ما تقولون فان الله يعلم كل صوت وخافية كل نفس

چه گویید ای معشر مسلمین | که داناست او ذات جهان آفرین | بحرف زبان و براز نهان | جزا او دهد نیز در خورد آن

فمن اهتدى فلنفسه ومن ضل فانما يضل عليها

پس آنکس که گیرد ره راست پیش　کند نیکوئی جمله در حق خویش　کسی کو ره گمرهی بسپرد　بلا بر تن و جان خویش آورد

وَمَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ

کنند آنکه بیعت بصدق و صفا　نمودست بیعت بذات خدا　که بیعت بفرمان رب است او　بیاکه این دست تنها دست اوست

مَعَاشِرَ النَّاسِ فَاتَّقُوا اللهَ وَبَايِعُوا عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

پس ای معشر ناس از بهر حق　نمائید پرهیز از قهر حق　بدست علی دست بیعت دهید　که دادش امارت خدای مجید

وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ كَلِمَةً بَاقِيَةً يُهْلِكُ اللهُ مَنْ غَدَرَ وَيَرْحَمُ مَنْ وَفَى

ز انپس حسن شد پس حسین　که هستند بیشک مرا نور عین　دگر آن امامان عز و جاه　که باشند باقی بحکم اله

هلاکش کند کردگار مجیب　کسی کو بایشان بود پر فریب　کند رحم بر آنکه با او صفا　بیارد بجا راه و رسم وفا

وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ الآية مَعَاشِرَ النَّاسِ قُولُوا الَّذِي قُلْتُ لَكُمْ

کسی کو به بیعت شکست افکند　تن و جان و ایمان خود بشکند　بگوئید ای معشر مردمان　ز بهر شما آنچه کردم بیان

وَسَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا

نمائید بر ابن عمم سلام　که بر مؤمنین شد امیر امام　بگوئید فرمان حی قدیر　شنیدیم و گشتیم فرمان پذیر

غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ وَقُولُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا

الهی بما هر زمان از کرم　که باشد بسویت رجوع هم　بگوئید حمد خدای سزاست　که آورد ما را باین ره راست

وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللهُ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ اللهِ

نمی شد اگر رهنما آن مجیب　نمی یافتیم از هدایت نصیب　بدانید ای معشر مسلمین　که نزد خدای جهان آفرین

وَقَدْ أَنْزَلَهَا فِي الْقُرْآنِ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أُحْصِيَهَا فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ

علی را فضائل بود بیشمار　که ذکرش نمودست پروردگار　ز رب کریم در کتاب کریم　از آن بیش کامروز ما بشمریم

بیک جا و یک مجلس یک مقام / نکرد و بیان آن فضائل تمام

فمن انبأکم بها و عرفها فصدقوه

پس آنگه بران افضل بجد و علا / شما را شناسا و دانا کند / نمائید تصدیق او از اعتقاد / بدانید آن را از حالش بیاد

معاشر الناس من یطع الله و رسوله و علیاً و الائمة الذین ذکرتهم فقد فاز فوزاً مبیناً

بدانید ای معشر ناس نیز / که هر کس اطاعت کند بی ستیز / خدا و رسول و علی را بجان / دگر آن امامان که کردم بیان

رسد از خداوند جهان آفرین / بفوزی که باشد بغایت مبین

معاشر الناس السابقون السابقون الی مبایعته و موالاته

بدانید ای معشر مردمان / که السابقون سبقت کنان / سوی بیعت ابن عمم علی / که دانند او را امام ولی

والتسلیم علیه بامرة المؤمنین اولئک الفائزون فی جنات النعیم

بیابید کار اهل ایمان تمام / نمایند از صدق بر وی سلام / بیابند فوزی بغایت عظیم / ز الطاف حق در بهشت نعیم

معاشر الناس قولوا ما یرضی الله عنکم من القول

بگوئید ای معشر مردمان / کلامی که پروردگار جهان / از آن قول راضی شود از شما / بیک حرف باید این اجرها

فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعاً فلن یضر الله شیئاً

وگرنه بدانید ای مسلمین / شما و همه اهل روی زمین / بگردید یکباره کافر اگر / نباشد از آن هیچ حق را ضرر

اللهم اغفر للمؤمنین واغضب علی الکافرین

برآورد پس دست سوی سپهر / بگفت ای خداوند عالم ز مهر / بمن مغفرت قسمت مؤمنان / فرست از غضب قهر بر کافران

والحمد لله رب العالمین فنادته القوم نعم سمعنا و اطعنا

سخن کرد پس ختم سالار دین / بحمد و سپاس جهان آفرین / چو شد فارغ از خطبه خیر الانام / بیکبارگی اهل ملت تمام

چه اصحاب هجرت چه انصار دین | چه از سابقین و چه از لاحقین | چه شهری چه دهقان و چه برنا چه پیر | ز حر و ز عبد و صغیر و کبیر

چه اهل نفاق و چه اهل وفاق | همه کرده با یکدگر اتفاق | بگفتند با صوت تهنا جلی | شنیدیم و کردیم فرمانبری

عَلٰی اَمْرِ اللّٰهِ وَاَمْرِ رَسُوْلِهٖ بِقُلُوْبِنَا وَاَلْسِنَتِنَا وَاَیْدِیْنَا وَتَدَاکُّوْا

بر امر خدا و رسول خدا | بدل با زبانها و با دستها | پس از بهر بیعت بذوق تمام | نمودند از چار سو ازدحام

عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَعَلٰی عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَصَافَقُوْا فَکَانَ اَوَّلُ مَنْ صَافَقَ رَسُوْلَ اللّٰهِ الْاَوَّلُ وَثَانِیْهِ وَثَالِثُهٗ وَرَابِعُهٗ وَخَامِسُهٗ

پس اول ابابکر و آنگه عمر | تصافح نمودند و عثمان دگر | دگر بود سفیان گر بود او | که کردند بیعت بذوق و غلو

عمر در حضور شه انبیا | چنین گفت خندان به شیر خدا | ز روی تحیت بصوت جلی | مبارک مبارک ترا یا علی

که امروز را صبح کردی بکام | شدی بر من و اهل ایمان امام | علی هم ز حرفش تبسم نمود | که از آخر کار آگاه بود

وَبَاقِی الْمُهَاجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ وَبَاقِی النَّاسِ مِنْ اٰخِرِهِمْ عَلٰی قَدْرِ مَنَازِلِهِمْ

وز اینها دگر سایر مسلمین | چه اصحاب هجرت چه انصار دین | باندازه رتبه و قدر خویش | پی هم برفتند یک یک بپیش

اِلٰی اَنْ صُلِّیَتِ الْعِشَاءُ وَالْعَتَمَةُ فِیْ وَقْتٍ وَاحِدٍ وَاَوْصَلُوا الْبَیْعَةَ وَالْمُصَافَقَةَ اِلٰی ثُلُثِ اللَّیْلِ

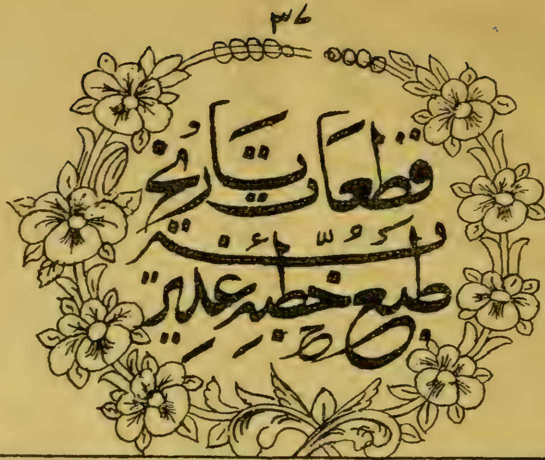
کز انبوه مردم نماز عشا | نمودند با عتمه یکجا ادا | بدینگونه آن روز تا ثلث شب | نمودند بیعت سران عرب

وَرَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ یَقُوْلُ کُلَّمَا بَایَعَ قَوْمٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ فَضَّلَنَا عَلٰی جَمِیْعِ الْعَالَمِیْنَ

شدی گر بر او دسته‌ای اهل دین | بدو دست داد و گفتی چنین | که حمد و سپاس خدا را که داد | بزرگی بما بر جمیع عباد

وَصَارَتِ الْمُصَافَقَةُ سُنَّةً وَرَسْمًا یَسْتَعْمِلُهَا مَنْ لَیْسَ لَهٗ حَقٌّ فِیْهَا

شد این رسم را اشاعت از آن | که در وقت بیعت تصافح کنند | ولیکن این رسم و سنت عمل | نمودند بیجا گروه دغل



قطعۂ ھذا من تصنیف لطیف خداوند نعمت اعلیحضرت
امین الحرم نصیر الملۃ والدین معین العلماء والمؤمنین ملک الشعراء
دی انریبل امیر الدولہ سعید الملک سر راجہ محمد امیر حسن خانصاحب
خان بہادر ممتاز جنگ کے سی آئی ای ایف سی یو المتخلص
بہ حبیب و سحر والی ریاست عالیۂ محمود آباد و متولی وغیرہ
ادام اللہ اقبالہٗ وضاعف اجلالہٗ

وھو ھذا

مطبوع ہو کیوں نہ خطبہ یوم غدیر
اللہ کا حکم ہے نبی کی تقریر

تاریخ حبیب سحر گفتار لکھو
ہے آیت اَلیومُ کی چھاپی تفسیر
١٣١٤ھ

دیگر بسال عیسوی

ای زہے خطبۂ غدیر یہ
نظم حال خم غدیر چھپا

ذکر شانِ نزولِ آیت ہے
وصفِ شاہِ فلک سریر چھپا

مصطفیٰ سے جدا نہیں جو علیؑ
حال سلطان مع وزیر چھپا

شرح یا ایہا الرسول چھپے
مطلب خالق قدیر چھپا

ہے نمایاں نزول بلّغ سے
امر خلاق بے نظیر چھپا

حکم خالق زبس ہے تاکیدی
دفتر نظم دار و گیر چھپا

اعتقاد اسمیں ہیں بقدر عقول
حال طفل جوان و پیر چھپا

فی الحقیقت یہ ہے حدیث نذیر
قول پیغمبر بشیر چھپا

نہ ہٹے سنگدل مٹائیں ہزار
ہو کے پتھر کی یہ لکیر چھپا

گو حریفوں نے اسمیں کی تحریف
پر جو حق تھا وہی اخیر چھپا

جوہر تیغ طبع باذل سے
حملۂ حیدری کا ہیر چھپا

بہت اچھا چھپا تھا پہلے بھی
لیکن امسال بے نظیر چھپا

سال لکھ اے حبیب سحر مقال
دیکھو خطبۂ غدیر چھپا
۱۸۹۶ء

دیگر قطعہ ہذا از نتائج طبع شاعر شیرین مقال نازک خیال سر آمد روزگار عالیجاہ جناب میر تجمل حسین صاحب تخلص تجمل زہینہ موضع کسمرواضلع بارہ بنکی ارشد تلامذۂ جناب میر عباس صاحب سلیم واوستاد حضرت والیان ریاست عالیہ محمود آباد و منو وغیرہ

ماہمہ بندہ علیؑ آقاے ما
ماہمہ تابع علیؑ متبوع باد

نار بر احباب او باشد حرام
خلد بر اعدا او ممنوع باد

روز محشر پیش حق بر امر حق ‌‌ ‌ منکران را عذر لامسموع باد
هر که دارد پاس از حب علیؑ ‌ ‌ رشتهٔ امید آن مقطوع باد
هر که نخورد نعمت عشق علیؑ ‌ ‌ مایه اش از خوان دهر الجوع باد
هر که شد از ذکر حیدر بد دماغ ‌ ‌ خواه مجنون باد یا مصروع باد
هر کرا نبود بدل مهر علی ‌ ‌ قهر حق بر جان او موقوع باد
حال خود از کس نگویم تا بزیست ‌ ‌ حاجت ما از علی مرجوع باد
شیعه داند خلق وقت واپسین ‌ ‌ آخرم محمول بر موضوع باد
در لحد هم تا مهای پنجتن ‌ ‌ با حواس خمسه ام مجموع باد
هرچه خواهم گویم از مدح علی ‌ ‌ در نگارش خامه ام مرفوع باد
در کشم چون بادهٔ خم غدیر ‌ ‌ از شریعت جائز و مشروع باد
کم نویسم مدح و باشد بیشتر ‌ ‌ رشحهٔ از کلک ام ینبوع باد
در وصایت خطبهٔ یوم الغدیر ‌ ‌ دوستان را نظم او مرصوع باد

از تجمل سال آن گوید سروش
خطبهٔ تکمیل دین مطبوع باد

دیگر از نتیجهٔ خیال موخر بیمثال عالیجناب مولوی السیّد افضال حسین صاحب المتخلص به نجم رئیس قصبهٔ سیتاپور ادیب و اُستاد مرشد زادگان دولت عمرها شاگرد حضرت تجمل۔

یہ خطبہ ہے مذکور یوم الغدیر ‌ ‌ یہ معمول وقتِ ضرورت کا ہے

سراپا ہے تعمیل امرِ الٰہ | یہ باعث نبیؐ کے مسرت کا ہے
یہ مخبر ہے اتمام نعمت کا بھی | یہ مشعر خدا کی عنایت کا ہے
یہ مظہر ہے مَن کُنتُ مولاہُ کا | یہ ثمر نہال شریعت کا ہے
علیؑ کی وصایت مین ہے حکم رب | نزول اسمین قرآن کی آیت کا ہے
خدا کو تھی منظور تکمیل دین | کہ اکملتُ جزو اس عبارت کا ہے
جو ذہن رسا ہو تو بَلّغ کو دیکھ | کہ یہ امر شاہد بلاغت کا ہے
کھلا یعصمک کے مضمون سے | خدا آپ ضامن حفاظت کا ہے
موافق ہے اس جانشینی سے شاد | مخالف کو صدمہ خلافت کا ہے
وصی نبیؐ غیر ہو کس طرح | یہ حق ہے تو شاہ ولایت کا ہے
بلافصل حیدر وصی نبیؐ | نبوت سے یون وصل امامت کا ہے
ریاست مین محمود آباد کے | عجب مطبع نو حکومت کا ہے
ہراک کارپرداز دیندار ہے | یہ سب فیض آقائے نعمت کا ہے
چھپا یون بہ تصحیح مالاکلام | کہ بس خاتمہ اسپہ صحت کا ہے
لکھا خامۂ نجم نے سال طبع | یہ خطبہ علیؑ کی وصایت کا ہے
۱۳۱۴ھ

دیگر از طبع گہربار یگانۂ روزگار شاعر خوش گفتار جناب منشی شیخ علی رضا صاحب المتخلص بہ رضا رئیس سیتاپور شاگرد حضرت نجم -

اصل خطبہ ہے قول پیغمبر | بخدا حرف حرف اسکا خوب

عربی جملہ بہتر از بہتر — فارسی ترجمہ سراپا خوب
جو سنے نظم و نثر خطبہ کے — منھ سے بیساختہ کہے کیا خوب
ہے جو ذکر وصایت حیدرؑ — دیکھنا بہت ہے اسکو پڑھنا خوب
کیون نہوتے علیؑ وصیِ نبیؐ — غیر تہا کون بہتر اچھا خوب
الغرض جو علیؑ کے رتبے ہین — جانتا ہے خداے یکتا خوب
مصطفےؐ کی بہی خواہش دل تہی — بہائی ہوتا وصی تو ہوتا خوب
خود بہی یا ایہا الرسول کہا — جب خدا بہی علی کو سمجہا خوب
جو عقیدہ مرا ہے حیدرؑ سے — اوس سے واقف ہے حق تعالے خوب
ولولہ کہ رہا ہے صاف کہو — وقت کہتا ہے کچہ نہ کہنا خوب
مختصر حال طبع خطبہ کہو — اب یہی کام ہے تمہارا خوب
لکھو گر حال آمر و کاتب — متن تاریخ مین یہ ہوگا خوب
کاغذ و کلک خوب خوب مداد — لکھنے والا لکھانے والا خوب
کہنے والا رضا پئے تاریخ — خطبۂ احمدی ہے چھاپا خوب

۱۳۱۴ھ

ولہ

در صنعت ذو بحرین و ذو لسانین

ای خوشا حال علی روز غدیر — حبذا لطف خدا و زعید
فرخا سال و زہے طبع رضا — خطبۂ شاہ رسل طبع جدید

۱۳۱۴

دیگر من کلام سخنور کامل و اکمل جناب میر محمد افضل صاحب فارغ

رئیس سیتاپور شاگرد جناب تجمل

جسدن سپے وصایت حیدر غدیر مین — آیا خدا کا حکم بنام رسول حق
فارغ ہوا وہ طبع ہمسر نے جو کہا — ہے خطبۂ فصیح کلام رسول حق
۱۳۱۴ھ

دیگر از تصنیف شاعر خوش گفتار جناب میر منصب علی صاحب عنبر
سندیلوی سررشتہ دار سب جج لکھیم پور شاگرد جناب تجمل

غدیر خم مین حیدر کے لیے آیت ہوئی نازل — کیا اللہ نے جس سے مکمل دین احمد کا
ہنر اوس قصیدہ مطبوع کی تاریخ یہ لکھو — وصی کے حق مین اصل علی خطبہ محمد کا
۱۳۱۴ھ

دیگر از طبع گوہر بار شاعر شیرین گفتار جناب سید ظہور الحسین صاحب
فروغ سیتاپوری ملازم ریاست عالیہ محمود آباد شاگرد جناب تجمل

مرزا رفیع باذل کامل کی نظم مین — جو ترجمہ ہے خطبۂ یوم الغدیر کا
مطبوع اوس رئیس کے ارشاد سے ہوا — مصداق جسکا نام ہے لفظ امیر کا
محسن مرا حسین و حسن کا مطیع امر — آقا مرا غلام جناب امیر کا
بیٹوں سمیت اوسکو سلامت رکھے خدا — جبتک رہے یہ دور سپہر اثیر کا
یون حجۃ الوداع سے رجعت کا ذکر ہے — تھا آخری سفر یہ رسول کبیر کا
آیا نبی پہ آیۂ یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ — قطعی تھا جسمین حکم خدائے قدیر کا
مَا اُنزِلَ اِلَیکَ کی تبلیغ کیجیے — کیا خوف دشمنوں کے گروہ کثیر کا
اپنی جو نعمتین تھین وہ ہمنے تمام کین — کامل کیا ہے دین کبیر و صغیر کا
ظاہر کرو علی کی وصایت کو یا نبی — تا لوگ دیکھین اوج شہ قلعہ گیر کا

تعمیل حکم خالق اکبر نبیؐ نے کی
رتبہ عیان کیا شہ گردون سریر کا

منبر پہ جلوہ گر ہوے سردار انبیا
دست نبیؐ مین ہاتھ تھا کل کے امیر کا

خطبہ پڑھا زبان فصیح و بلیغ سے
مضمون تھا یہ قول بشیر و نذیر کا

مین اور علی ہون ایک سواے پیمبری
رتبہ ہے جو مرا وہی میرے وزیر کا

بے فاصلہ خلیفۂ برحق مرا یہ ہے
دعویٰ نہ مانیو کسی خوک و حمیر کا

کرنے کو بیعت آنے لگے مرد و زن تمام
سب ہاتھ چومتے تھے جناب امیرؑ کا

تھا روز عید ملتا تھا ایک ایک سے گلے
بشاش رخ تھا بادشہ قلعہ گیر کا

جلتے تھے دیکھ دیکھ کے اعداے بدنہاد
جاہ و جلال شاہ سلیمانؑ سریر کا

غم سے منافقون کے رخون کا تھا رنگ فق
دل خون تھا ہر ایک شقی و شریر کا

طبع فروغ نے بھی لکھا سال طبع یون
خطبہ چھپا جناب رسول قدیر کا
۱۳۱۴ھ

دیگر من کلام فصاحت نظام ناظم اقلیم سخن سید مظفر حسین صاحب انجم
رئیس سیتاپور وکیل عدالت

حبذا خطبۂ رسول مجید
پئے تکمیل شرع و دین ہدا

قول انجم بہ سال طبع جدید
خطبۂ احمدی و وحی خدا
۱۳۱۴ھ

دیگر

از کلک گہر سلک مورخ یکتا سرآمد اطبا جناب حکیم شیخ
اعظم علی صاحب المتخلص بہ نازؔ لکھنوی شاگرد جناب اسیرؔ ملازم ریاست عالیہ محمود آباد

وَهُوَ هٰذَا

ای زہے خطبۂ پرنور نبیؐ	سر بسر وحی خداوند جلیل
سال طبعش قلم ذرہ نوشت	یافتہ دین پیمبرؐ تکمیل
	۱۳۱۴ھ

ولہ

بسال عیسوی

ہوا طبع وہ خطبۂ لاجواب	پڑھا جسکو احمدؐ نے روز غدیر
پئے عیسوی سال ای ذرہ لکھ	چھپا خطبۂ کامل و بے نظیر
	۱۸۹۶ء

دیگر

از نتائج فکر دقیق سر دفتر تحقیق عالی خیال ذی کمال جناب شیخ محمدؐ جان صاحب شاد پیر و میر لکھنوی

بعد حمد خدا جو خطبہ میں	یوم اکملت دین کا حال چھپا
کلک قدرت نے یہ لکھی تاریخ	خطبۂ حملہ لامثال چھپا
	۱۳۱۳ھ



هو العلي

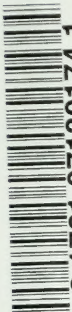
علي حبه جنة

قسيم النار والجنة

وصي المصطفى حقا

امام الانس والجنة

كتبه العبد المذنب محمد ميرزا [illegible] عفي عنه


3 1761 07130174 1